



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

«قل يا ايها الناس قد جائكم الحق من ربكم فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه و من ضل فانما يضل عليها و ما انا

عليكم بوكيل» «واتبع ما يوحى اليك واصبر حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين»

در این بخش پایانی سوره مبارکه یونس ذات اقدس اله به رسول خودش صلی الله علیه و آله و سلم دستوری داد که انتصاب آن دستور برای همه لازم است منتهی کمال انتصاب مقدور خود آن حضرت است فرمود «و ان اقم وجهك للدين حنيفا» این اقامه وجه به دین بطور مستمر که هرگز انسان غفلت نکند مقدور آن حضرت است در سوره مبارکه نور فرمود مردان الهی منزّه از غفلت هستند چیزی آنها را از یاد خدا و نام خدا غافل نمی‌کند «رجال لاتلهيهم تجاره و لا بيع عن ذكر الله» در سوره مبارکه نور آیه ۳۷ این است که «رجال لاتلهيهم تجاره و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلاه و ايتاء الزكاه يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والابصار» اینها منزّه از غفلت هستند مطلب دوم آن است که اصولا مصالح ساختمانى دنیا غفلت است يعنى عالم دنیا با غفلت ساخته شده است انسان تشييع می‌کند کسی را عيادت می‌کند کسی را دفن می‌کند و یکی دو ساعت ممکن است به همان حالت اتعاذ باشد بعد برمی‌گردد به حالت عادى اینکه می‌گویند عنصر اصلی عالم طبیعت غفلت است برای اینکه اگر این نباشد کسی غالب مردم به فکر مرمت دنیا نیست لکن مردان الهی مرمت دنیا را برای دیگران می‌طلبند نه برای خودشان از این

جهت که خلیفه الهی هستند و ذات اقدس اله استعمار کرده است یعنی از اینها طلب آبادی کرده است «واستعمرکم فیها» فرمود خدا مستعمر است شما را استعمار کرده از شما طلب کرده که زمین را آباد کنید چون اینها دارند طلب خدا را ادا می‌کنند لذا متن زندگی هستند و به یاد خدایند «لاتلهیهم تجاره ولا بیع عن ذکر الله» دیگری برای خودش آباد می‌ند نه به دستور خدا و آنچه که برای خودش نیست «اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزه اهلها اضله» اگر به کام خود اینها نباشد دست به ویرانی می‌زنند بنابراین آن کسی که منزله از غفلت است و چیزی او را سرگرم نمی‌کند او می‌تواند «اقم وجهک للدين حنیفا» را کاملاً امتثال بکند چنین انسانی چون خلیفه خدات است و ذات اقدس اله هم «لا یشغله شیئی عن شیئی و لا شان عن شان» این انسان بزرگوار خلیفه خدا است و مظهر این نام است لذا «لا یشغله شیئی عن شیئی و لا شان عن شان» در عین حال که کارهای عادی را انجام می‌دهد به یاد خدا است و به نام خدا است پس این «اقم وجهک للدين حنیفا» مرحله کاملش برای آن حضرت است مراحل وسطی و نازل‌اش برای دیگران و اما اینکه فرمود خدای سبحان خیر دارد لکن خیر به اراده او است و در جریان ضرر اراده را مطرح نکرده است برای اینکه ضرر و مانند آن اینها مراد بالعرض هستند مراد بالذات نیستند یعنی نقشه اولی بر این است که خدای سبحان برای مردم خیر برساند بنا بر این نیست که به کسی ضرر برساند به کسی شر برساند و مانند آن آنجایی هم که مسئله خیر و شر را یکسان ذکر می‌کند در حد نصوص یکسان ذکر می‌کند «ان یمسک بخیر ان یمسک بشر» اما آنجایی که جای تبیین اصل است اراده را به خیر نسبت می‌دهد مثل همین آیه محل بحث که فرمود «و ان یردک بخیر فلا راد لخلق» در همین آیه ۱۰۷ سوره مبارکه یونس که فرمود

«و ان یمسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر» ضرر و شر و امثال ذلک در حد آزمون است مراد بالذات نیست مراد بالاصل و مراد بالذات همان خیر است و گرنه تقضی اگر دامن گیر کسی بشود «ماصابکم من مصیبه فاذا کسبت ایدیکم» است تازه بعد از گذشت بسیاری از لغزشها و اشتباهات این بضر این تنوین تحقیر و تقلیل و امثال ذلک است خدای سبحان هرگز ضرر و زیان به کسی نمی‌رساند چون بخش زیاد را عفو می‌کند در سوره مبارکه شوری آیه ۳۰ اینطور آمده است فرمود «و ماصابکم من مصیبه فاذا کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر» این «یا من پیدا الیسیر و یعفوا عن الکثیر» از همین کلمه گرفته شده است پس ذات اقدس اله بسیاری از لغزشها را عفو می‌کند و گاهی که ضرورت اقتضا بکند کسی را تنبیه می‌کند بنابراین از بسیاری از لغزشها صرف‌نظر می‌کند «و یعفوا عن کثیر» و نسبت به آن قلیل که مواخذه می‌کند تنبیه می‌کند آن مراد بالعرض است نه مراد بالذات به دلیل اینکه نفرمود «و ان یردک بضر» او نمی‌خواهد شما ضرری ببینید اگر یک وقتی ضرری از طرف خدا می‌رسد یا آزمون است یا تنبیه مختصری است که بعد از گذشت بسیاری از لغزشها است و خدای سبحان که از بسیاری از لغزشها عفو کرده است «و یعفوا عن کثیر» به استناد آیه ۳۰ سوره شوری اگر انسان جری شد و از عفو سوء استفاده کرد گاهی او را تنبیه می‌کند «و نبلوکم بالشر والخیر فتنه» آن هم در حد آزمون و آزمایش است بنابراین هرگونه نقصی در آدم پدید بیاید مراد بالعرض است نه مراد بالذات هم در صدر آیه فرق گذاشت بین خیر و ضرر و هم در ذیل آیه نفرمود او منتقم است او قهار است فرمود «و هو الغفور

الرحیم» او غفورانه رفتار می‌کند رحیمانه رفتار میکند بنابراین از بسیاری از لغزشها می‌گذرد و اصل هم بر خیر است و شر هم و ضرر هم مراد بالعرض است آن هم اندک است آن هم برای آزمون تا این از غفلت بیایند بیرون سوال: جواب: البته آن دیدی که انسان از منظر مهندس می‌بیند جهنم رحمت است وقتی جهنم نباشد که بسیاری از افراد از طغیان‌شان صرف‌نظر نمی‌کنند خیلیها به برکت جهنم هستند که دست به طغیان نمی‌زنند لذا در سوره مبارکه الرحمن که آلاء الهی را می‌شمارد یکی از آن آلاء مهم همین جهنم است جهنم در کل نظام رحمت و برکت است برای اینکه بسیاری از مردم از ترس جهنم دست به خلاف نمی‌زنند و نسبت به بهشت جای بدی است و همه ما موظف هستیم از جهنم دوری کنیم و به ذات اقدس اله پناه ببریم جای بسیار بدی است اما در کل نظام رحمت است

سوال: جواب: بله آیه سوره شوری حاکم بر من يعمل است نظیر مسئله غیبت در مسئله غیبت اگر کسی کار خیر کرده است بعد غیبت برادر مومن کرده است آن کار خیر خودش را نمی‌بیند چرا؟ برای اینکه آن آیه و آن روایت که می‌گویند انسان غیبت کننده کار خیرش را به پاداش و اعمال و دیوان عمل انسان غیبت شده مظلوم می‌نویسند حاکم بر این است یعنی از این به بعد دیگر عمل او نیست هر کسی عمل خود را می‌بیند الان که عمل او نیست که این آیه هم «و یعفو عن کثیر» هم همین است وقتی ذات اقدس اله عفو کرده است دیگر عمل آدم نیست وقتی محو کرده است عمل آدم نیست وقتی عمل آدم نبود در قیامت هم این را نمی‌بیند

سوال: جواب: «و یشفی صدور قوم مومنین» در دنیا به چه صورت است قتل و کشتن چیز بدی است دیگر اما «و یشفی صدور قوم المومنین فالیوم الذین آمنوا کان من الذین اجرموا یضحکون» خوب این رنجیده‌ها تشفی دلشان به چیست این مظلومها تشفی دلشان به چیست حق آنها باید گرفته بشود یا نه برای مظلومها که خیلی خوب است وقتی می‌بینند حق اینها در محکمه قیامت گرفته شده و ظالمین را «القیاه فی نار جهنم» خوب اینها یشفی صدور قوم مومنین است و مانند آن برای مومنین رحمت است در کل نظام رحمت است اگر چنانچه جهنم نباشد خیلها دست به خیلی از طغیانها می‌زنند از ترس جهنم است که دست به طغیان نمی‌زنند این دو آیه‌ای که امروز تلاوت است از باب رد الع...الی الصدر بازگشتش به همان صدر سوره مبارکه یونس است که الان به پایانش رسیدیم این سوره مکی است صدرش این است «بسم الله الرحمن الرحیم» «الر» «تلك آیات الكتاب الحکیم» «اکان للناس عجا ان اوحینا الی رجل منهم ان انذر الناس و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان هذا لساخر مبین» این سوره مبارکه یونس که الان به پایانش رسیدیم اولش در جریان وحی و نبوت است سور مکی غالبا درباره اصول دین است فروع دین نظیر نماز حج زکات اینها در مدینه نازل شد و تشریح شد قسمت مهم مطالب سور مکی درباره اصول دین است و این هم فرق می‌کند بعضی از سور مکی هم در عین حال که اصول دین را و خطوط کلی اخلاق و فقه را به همراه دارند نه جزئی را با توحید شروع می‌شود بعضی از سور مکی هم که با وحی و نبوت و رسالت شروع می‌شود جریان سوره مبارکه انعام را ملاحظه بفرمایید این سوره در مکه نازل شده است در مدار اصول کلی دین است اما سر فصلش و آغازش توحید است که دارد

«بسم الله الرحمن الرحيم» «الحمد الذي خلق السموات والارض و جعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون» که قسمت مهم این سوره برای برهان توحید است و شاید چهل بار کمتر یا بیشتر احتیاج در این سوره آمده و قل قل تقریبا چهل بار تکرار شده است ادله فراوانی بر توحید ذکر شده سرفصل این سوره هم توحید است اما سوره مبارکه یونس که بحثش به پایان رسید به حمد خدا گرچه درباره اصول دین است ولی عنصر محوری آن وحی و نبوت و رسالت و معجزه و نیازمندی بشر به وحی و قرآن و اینها است لذا سرفصل سوره این است «الر» «تلك آیات الكتاب الحكيم» چون سوره مبارکه یونس با وحی و نبوت شروع شده است پایش هم با وحی و نبوت ختم می شود اما سوره مبارکه انعام که با توحید شروع شده است پایش هم با توحید است آیه ۱۶۲ به بعد سوره مبارکه انعام که بخش پایانی آن سوره است این است که «قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» «لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین» «قل اغیر الله ابغی ربا و هو رب کل شیء و لا تکسب کل نفس الا علیها» بعد «و هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض» که از باب رد... الی الصدر یعنی جمع بندی کردن و خلاصه سوره را در پایان ذکر کردن و پایان سوره را به اول سوره مرتبط کردن ایجاب می کند که در پایان سوره انعام سخن از توحید به میان بیاید در پایان سوره مبارکه یونس که محل بحث است سخن از وحی و نبوت به میان بیاید برای اینکه آغاز سوره یونس همین وحی و نبوت است اما مطالب دیگری که در این سوره مبارکه آمده است این است که ذات خدا را بیان می کند صفات ذات خدا را بیان می کند افعال الهی را بیان می کند آنچه که مربوط به توحید است در این بخشها یادآور می شود بعد نبوت عامه و رسالت

عامه را ذکر می‌کند نبوت خاص و رسالت خاصه را درباره پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم ذکر می‌کند و بخشی از معاد را هم یادآور می‌شود البته بعضی از سور قرآن آغازشان جریان معاد است حالا آن دیگر اختصاصی ندارد به سوره مبارکه سور مکی در سور مدنی هم همینطور است مثل سوره حج که در مدینه نازل شده است و جزو سور مدنی است این آغازش جریان معاد است آیه اول سوره مبارکه حج بعد از بسم الله این است «یا ایها الناس اتقوا ربکم ان الزلزله الساعه شیئا عظیما» این سوره با ذکر معاد شروع می‌شود بنابراین هر کدام از این سور در عین حال که به این خطوط کلی و عناصر مشترک می‌پردازند آن واسطه العقدش فرق می‌کند بعضیها درباره توحید است بعضی درباره وحی و نبوت است بعضی درباره معاد پایان سوره مبارکه حج که آغازش جریان معاد بود آن هم جریان با معاد و آیات معاد و احکام معاد ختم می‌شود و آن به این صورت است «یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و الی الله ترجع الامور» و در پایانش دارد خدای سبحان «نعم المولی و نعم النصیر» است و شما به او برمی‌گردید بالاخره ملجاء شما همان خدایی است که در آغاز گفتیم «ان الزلزله الساعه شیئا عظیما» این جمع بندی نشان می‌دهد که وقتی «بسم الله الرحمن الرحیم» نازل می‌شود این سوره بسته شده یعنی این فصل تمام شد فصل بعد شروع شد منتهی مطلب مهم در جریان توحید این است که آنچه که بشر به او دسترسی دارد حتی انبیا حتی اولیا اینها تعینات الهی است بالاخره گرچه در غالب نوشته‌ها انسان آنچه را که قبلا گفت آنچه را که الان می‌گوید آنچه را که بعدا هم انسان می‌گوید به همین روال است که هر کسی خدا را به اندازه ذات خود می‌شناسد به اندازه خودش خدا را می‌شناسد این طرز حرف زدن با مردم است اما اگر اوحدی خواستند در محافل

خصوصی‌شان در بحث‌های اختصاصی خودشان یک قدری پرده‌برداری کنند می‌گویند آنچه که در دسترس فکر بشر است چه شهود اولیا چه فهم حکما اینها همه در محدوده تعینات در اسمای حسنی است یا با رازق و خالق کار دارند یا با الله کار دارند یا با اله کار دارند یا با واجب الوجود کار دارند و امثال اینها حتی الله اسمی است منتهی از اسمای اعظم الهی است الرحمن این است الله این است آن هویت مطلقه که منزله از اسم و رسم است به هیچ تعینی می‌گویند متعین نخواهد شد اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود «لایدرکه بعد الهمم و لایناله بعد الفتن» این دیگری نیازی به تعبیر و توجیه ندارد واقعا ذات اقدس اله اینطور است یعنی مقام هویت مطلقه اینطور است که احدی به او دسترسی ندارد سیدنا الاستاد این را هم در آن مصباح الهدایه دارند هم در تعلیقاتشان در خصوص مصباح دارند که آن هویت مطلقه یعنی آن مقام ذات نه معبود کسی است نه معروف کسی است نه مقصود کسی است حتی انبیا و اولیا به آنجا احدی دسترسی ندارند این نه برای آن است که اکتناه ندارد اینچنین نیست که توجیه بشود که اکتناه ذات محال است و گرنه هر کسی خدا را به اندازه خودش می‌شناسد این را خوب عنایت کنید که آیا اکتناه خدا محال است یا نه اصل شناختش محال است شما اگر یک موجودی بود هویت مطلقه‌ای بود و نورش قابل فرق نبود از آن حجابهای نوری بود که قاهر بود و هیچ کسی را راه نمی‌داد نور السموات والارض بود و این حجاب خرف شدنی نبود و آنهایی هم که در مناجات شعبانیه خرق حجب نور را طلب می‌کنند مرزش را مشخص می‌کنند «حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور حجب النور حجب النور فاتصل الی معدن العظمه و تسیر معلقه باذن...» تا آنجا بیایند و بایستند از مقام عزت بالاتر راه نیست نه اینکه تو فقط عزیزی تو فوق عزتی

عزت یک تعینی است از تعینات تو اینچنین نیست آن جای که راه نیست را هم آنها طلب بکنند می گویند ما این حجابهای نوری را خرق می کنیم تا فتصل این دلهای ما بعد از خرق حجابهای نوری الی معدن العظمه معدن عظمت هست معدن حکمت است معدن رحمت هست معدن علم هست معدن همه کمالات هست تا ما به معدن عظمت برسیم آنجا که رسیدیم دیگر متعلق به تو بشویم و به تو تکیه بکنیم و بس به جایی تکیه نکنیم اینچنین نباشد که به آسمان تکیه کنیم یا به زمین تکیه کنیم «فتسیر قلوبنا معلقه باذن....» حجب نوری عبادت از این است الان این حجب ظلمانی خوب همه ما می دانیم این دیوار یک حجاب ظلمانی است آدم پشت دیوار را نمی بیند پرده حجاب ظلمانی است گذشته تاریخ اینطور است حجب نوری یعنی این چیزی که حاجب است و نمی گذارد انسان عبور بکند این نظیر در و دیوار یک چیز ستر نیست انسان توان آن را ندارد شما می بینید مطالب عمیق فقهی یا اصولی را برای طلبه مبتدی می خواهید ذکر بکنید دو تا مقدمه دارد این مطلب تا به نتیجه برسد حالا مطالبی که مرحوم شیخ انصاری فرمود یا بزرگان دیگر فرمودند این دو تا مقدمه را اگر شما تدریس بکنید او به نتیجه می رسد ایشان بخواهد از این دو تا مقدمه عبور بکند به نتیجه برسد این دو تا مقدمه حجاب هستند برای او این نمی تواند این حجابها را خرق بکند در هم بکوبد و به نتیجه برسد اما بعد از چند سال درس خواندن قدرت این را دارد که این مقدمتین را خرق بکند و این حجابها را بشکند و پشت سرش را ببیند علم همینطور است هر مرحله بالایی برای پایینها حجاب نوری است یعنی واقعا نمی گذارد آن کسی که در حد ضعف است به مرحله متوسط برسد یا در حد متوسط است به مرحله اوحدی بار یابد این می شود حجاب نوری ولی وقتی بالا آمد این

حجابها را خرق می‌کند که بالاتر برود حالا اگر یک حجابی بود غیر قابل خرق دیگر راه بسته است اوج مناجات ائمه علیهم السلام همین مناجات شعبانیه است در سوره مبارکه نجم و مانند آن هم اینجا مرز مشخص شد فرمود «دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی» بعد ایستاد دیگر حالا فاصله بین ذات اقدس اله با مخلوقش آن فاصله هم نامتناهی است نه اینکه فاصله متناهی باشد اگر فاصله متناهی باشد معاذالله او می‌شود متناهی چون مجموع دو تا متناهی می‌شود متناهی این وجود مبارک پیغمبر یک موجود امکانی است دنی دنی دنی تا به قاب قوسین رسید این یک موجود متناهی است بالاخره چون مرزی دارد عروجش حدی دارد صعودش حدی دارد هبوطش حدی دارد این محدود است آن طرف هم اگر محدود باشد مجموع دو تا متناهی می‌شود متناهی آن طرف دیگر نامتناهی است نه اینکه آن طرف بشود متناهی اگر معاذالله آن طرف محدود باشد مجموع دو تا متناهی و محدود می‌شود محدود لذا آن طرف قاب قوسین که نرسید نامتناهی است چرا نامتناهی است؟ این حجاب خرق پذیر نیست ما در گفته‌هایمان هم آنچه که الان اینجا عرض می‌شود مال شما آقایان است و گرنه نه کسی حق دارد این حرفها را برای توده مردم بزند نه حق دارد این حرفها را برای توده مردم بنویسد برای توده مردم همینطور حرف می‌زنیم که هر کسی به اندازه خود خدا را می‌شناسد این وظیفه ما است اما حالا مطلب همین است یا بالاتر از این؟ مطلب بالاتر از این است و ما حق نداریم آن را برای همه مردم بگوییم او را انسان برای مثل خودش طرح می‌کند و آن این است که این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود «لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله قوس الفتن» اگر خدای سبحان طوری بود که هر کسی به اندازه خودش او را می‌شناخت و این نصاب هم مطابق با ممثل بود چه

می‌گوییم و می‌گویند و گفته‌اند و بعدا هم می‌گویند که آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
آیا این مثال با آن ممثل مطابق است؟ بله ما یک دریایی فرض بکنیم نامتناهی باشد یک اقیانوس بیکران باشد
این یک سطحی دارد در صورتی که بیکران باشد سطح نخواهد داشت چون وقتی نامتناهی باشد سطح ندارد بر
فرض که سطح داشته باشد و ساحل داشته باشد ما با ساحلش تماس داریم با سطحش تماس داریم از عمقش بی
خبریم به قدر تشنگی مان از این دریا آب می‌گیریم و آن مقداری که مقدورمان نیست محرومیم اما این دریای
مفروض که در مثال ذکر شده است ساحلش غیر از سطحش است ساحل و سطح غیر از عمقش هستند
حکمهایشان فرق می‌کند یکی در دسترس است که «یناله قوس الفتن» یکی در دسترس نیست که «لا یناله قوس
الفتن» ولی اگر ما یک حقیقت نوری داشتیم بسیط محض بود که اولش عین آخر بود بدون کمترین تفاوت
ظاهرش غیر باطن بود بدون کمترین تفاوت یک چنین دریایی البته محال است که داشته باشیم ولی اگر ما یک
دریا داشتیم که ساحلش عین آن عمقش بود سطحش عین آن عمقش بود اگر سطحش در دسترسی باشد عمقش
هم باید در دسترسی باشد چون عمقش محال النیل است سطحش هم محال النیل است وجود مبارک حضرت امیر
سلام الله علیه فرمود هر ظاهری غیر خدا غیر باطن است ولی خدا رد عین حال که ظاهر است باطن است نه
بعضی از جاهایش ظاهر است بعضی از جاهایش باطن است وگرنه با دیگران فرقی ندارد که نه بعضی از
قسمتهایش اول است بعضی از قسمتهایش آخر است فرمود کل ظاهر غیره غیر ظاهر هر چیزی اولش غیر از
آخرش است ظاهرش غیر از باطنش است اگر ما یک اقیانوسی داشتیم که لبه‌اش عین وسطش بود لبه و وسطش

عین عمقش بود چنین دریایی می‌شود گفت قدر تشنگی می‌باید چشید؟ یا یک چنین دریایی مستحیل است؟ خدا یک حقیقتی نیست که یک گوشه‌اش را ما به اندازه خودمان بگیریم بقیه را نگیریم اینها تعینات الهی است این می‌شود جوشن کبیر نه صحیفه سجادیه نه نهج البلاغه آن احدى به آن راه ندارد این است که ایشان فرمودند سیدنا الاستاد که وقتی انسان راه ندارد به او او را نمی‌شناسد چه کسی را عبادت بکند الله را عبادت می‌کند الله تعینی از تعینات او است اسمی از اسمای حسنای او است رازق را خالق را همه اینها را که در جوشن کبیر است این حرفها برای توده مردم نه قابل فهم است نه فهمیدنش برای آنها لازم است نه مصلحت است برای اینکه مفسد فراوانی دارد تا شما بفهمانی او می‌رنجد اما این «لایدرکه بعد الهمم و لایناله قوس الفتن» را نباید توجیه کرد فرمود شما اگر حکیمید بلندپروازید نمی‌تواند فکرت پرواز کند برود آن بالا اگر عارفید درون نگری غواصی فرو می‌روی در خویشتن خویش نمی‌روی به عمق برسی بالا بروی نمی‌رسی پایین بروی نمی‌رسی نه با قوس ممکن است نه با اندیشه ممکن است نه با شهود ممکن است نه با علم حصولی ممکن است نه با علم حضوری ممکن است «یحذرکم الله نفسه» بنابراین غالب این تعبیرات که در قرآن کریم هست همه‌اش درباره اسمای حسنی است یک بیان لطیفی سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی در همین المیزان دارند که فرمودند اصلا در قرآن کریم درباره هویت مطلقه بحث نشده است که اصل ذات اقدس اله را ثابت کند او غنی است او قابل اثبات نیست منزّه از آن است که انکارش مستحیل است شک درباره او مستحیل است منتهی ملحدان نمی‌دانند که چه را دارند انکار می‌کنند و برای چه شک می‌کنند او شک پذیر نیست «افی الله شک» بعد برای تنبه فرمود «فاطر السموات

والارض» انسان اگر شک می‌کند بالاخره حقیقتا شک می‌کند یا نه؟ حقیقتا شک می‌کند این شکش که یک حقیقت مقطعی موضعی و جزئی است به یک حقیقت مطلق باید تکیه بکند دیگر نفی می‌کند حقیقتا نفی می‌کند یا صورتا نفی می‌کند؟ اگر حقیقتا نفی می‌کند قضیه‌اش مطابق با واقع خیال می‌کند مطابق با واقع است دیگر پس یک مقطع کلی حقیقی باید باشد که نفی او او به او تکیه کند تا یک حقیقت مطلق در جهان نباشد نه شک ممکن است نه نفی ممکن است نه اثبات ممکن است خدا را اثبات کردید ثابت است خدا را نفی کردی ثابت است شک کردی ثابت است و یک چنین چیزی در قیامت ظهور می‌کند «یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق» لذا در المیزان شما مکرر که ملاحظه فرمودید این بیان در فرمایش ایشان هست که ذات اقدس اله منزله از آن است که کسی درباره او سخن بگوید و قرآن هرگز در صدد اثبات ذات اقدس اله نیست برای ربوبیت او برای توحید علیم بود قدیر بودن توحید ربوبی توحید خالقی توحید اولوهی امثال ذلک سخن فراوان است این حفظ ظاهر «لایدرکه بعد الهمم البعیده که حکما دارند صاحب نظران دارند «لایدرکه الفتن القائمه» که عرفا و اولیا دارند صاحب بصران دارند لایناله نه صاحب نظر را راهی است نه صاحب بصر را راهی است این نه برای اینکه اکتناه محال است بعضی‌اش ممکن است او بعض ندارد اگر کنهش محال است بعضش هم محال است چون بعضش عین کنه است اگر تمامش محال است بعضش هم محال است چون او بعض ندارد هیچ نحو ترکیب در او نیست نه ترکیب از ماهیت وجوب است نه ترکیبی از ماده و صورت است نه ترکیبی از موجود و عرض است نه ترکیبی از جنس و فصل است نظیر وسائل نه ترکیبات اعتباری و شیمیایی و صنفی و مانند آن است و نه ترکیبی از وجود و عدم است که بدترین

ترکیب همین است که می‌گویند شر التراکیب ترکیبی از اتلاف و تقیید است ترکیبی از وجود و عدم است آن صادر اول بالاخره موجود مرکب است چرا؟ برای اینکه یک قدری دارد یک قدری ندارد آن مقداری که ندارد عین این مقداری که دارد نیست این مقداری که دارد عین آن مقداری که ندارد نیست وگرنه وجود می‌شود عین عدم هیچ موجودی در جهان بسیط نیست الا ذات اقدس اله شما این کتاب نورانی توحید مرحوم صدوق را که می‌بینید خوب این حرفها چرا در متکلمان اهل سنت نیست خوب در هشام ابن حکمها هست که خوب فخر رازیها هم بالاخره صاحب نظر هستند این حرفها چرا در آنها نیست اینها را مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه نقل می‌کند که وجود مبارک امام صادق سلام الله علیه به یکی از سائلانی که از حضرت سؤال کردند «دلنی علی التوحید» فرمود «هو الذی انتم علیک» همین که دارید همین که شما معتقدید خدا واحد است لا شریک له خوب برای یک آدم عادی برای یک طلبه عادی برای یک دانشجوی عادی شما غیر از این روایت مثل این روایت غیر از این نمی‌گویید که «هو الذی انتم علیک» همین که خدا واحد لا شریک له همین «هو الذی انتم علیک» این یک طایفه از روایاتی است که مرحوم صدوق در توحیدش نقل کرده است یک وقت است که هشام ابن سالم یا هشام ابن حکم خدمت حضرت می‌رسند حضرت ابتدائاً سؤال می‌کنند که خود حضرت سؤال می‌کنند چون سالیان متمادی همین هشام خدمت حضرت درس توحید خواندند فرمود «اتنعتہ تعالی» تو خدا را نعت می‌کنی می‌شناسانی وصف می‌کنی؟ قال نعم بله خدا را وصف می‌کنم فرمود ... بگو ببینم خدا را چگونه وصف می‌کنی این شروع کرد گفت «هو السميع العليم هو السميع البصير» و مانند آن حضرت نقل کردند فرمود «هذه صور من اشترک فيه

اليخلقون» خوب ديگران سمیع هستند ديگران هم بصیرند عرض کرد چه بگویم فرمود خدا سمیع است نگو خدا علیم است «هو علم كله و حیات كله و نور لاضلام فيه و حیات لاموت فيه» او حیات است نه حی وقتی شما گفتید حی چون مشتق است موهم آن است که ذات ثبت له المبدء نه این حیات است یک حیاتی است که خود این حیات ذات است یک حیاتی است که همین حیات علم است نور است کذا و کذا بعد از اینکه فرمود اینها صرفش عین مال ذات اقدس اله است هشام میگوید «خرجت من عنده علیه السلام و انا اعلم الناس بالتوحيد» ادعای اعلمیت هم کرده است در این مسائل معرفت شناسی اعتقادی اینها تازه درباره تعینات الهی است که سمع تعین است بصر تعین است و مانند آن و هیچ کس حتی کسانی که به مقام فنی باریافتند معنای نفی این نیست که اینها نابود می شوند اینها می گویند عدم باغ ارم ما است تعبیرات اهل معرفت این است می گویند عدم یعنی مقام فنا این بوستان ما است ما هرچه داریم از این نی داریم نه نی داریم نه نی از نی داریم از نی داریم از نیستی داریم می گویند نیستی و عدم باغ ارم ما است وقتی وارد این باغ ارم شدیم همه چیز به ما می دهند یعنی انسان باید خودش را نبیند شما این بیان نورانی امام سجاد سلام الله علیه که در صحیفه سجادیه در دعای عرفه صحیفه سجادیه هست ملاحظه کردید حضرت وقتی از مقام فنای خود سخن می گوید می گوید از من پست تر احدی و موجودی در عالم نیست «انا اقل الاقلین و اضل الاضلیین مثقال الذره بل دونها و دونها» این تواضع نیست این مقام فنا است یعنی وقتی خودم را نگاه می کنم می بینم هیچ هستم چون همه چیز که مال او است و درست فرمود این مقام فنا است این عدم برای اینها شده باغ ارم همه چیز را پیدا کردند آن وقتی که بالای منبر مسجد شام

فرمود مردم در تمام روی زمین هیچ کسی به عظمت من نیست این هم درست است «انا ابن مکه و منا انا ابن زمزم و صفا» ما اینچنین هستیم هر کس من را شناخت شناخت هر کس نشناخت بشناسد من این هستم من این هستم یعنی شرق عالم بروید غرب عالم بروید مردی به عظمت من پیدا نمی‌کنید و درست گفت وقتی انسان به جایی برسد که ذات اقدس اله کنت لسانه الذی ینطق به بشود هم آن مقام فنایش درست است چون انسان چیزی از خودش ندارد بالاخره شما یک ذره‌ای را فرض کنید یک سلولی را فرض کنید نصف بکنید یک چیزی اگر کسی به مقام فنا رسیده می‌گوید آن را هم ندارم لذا گفت «انا اضل الاضلین و اقل الاقلین مثقال الذره بل دونه‌ها و دونه‌ها» اینها امامتشان را هم نمی‌بینند انبیا نبوتشان را هم نمی‌بینند این نوبت یک حجاب نوری است اگر نبوت را ببینند ولایت را ببینند خلافت را ببینند که الله را نمی‌بینند مستخلف عنه را نمی‌بینند مرسل را نمی‌بینند از این حجابهای نوری می‌گذرند عدم توجه به اینها سات فقط معدودی می‌بینند حالا که شد ذات اقدس اله بر اساس «قرب نوافل کنت لسانه الذی ینطق به» از آن به بعد هر حرفی که می‌زنند حق است مرحوم کلینی نقل کرده است که وجود مبارک امام صادق به آن دو نفر فرمود شرقا و مغربا مشرق عالم بروید مغرب عالم بروید حرف این است که من می‌گویم خوب این را چه کسی می‌تواند بگوید «شرقاً و غرباً لاتجدان شیئ صحیحاً من العلم الا خرج من عندنا اهل البیت» اگر وجود مبارک حضرت امیر است که می‌فرماید «انی بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض» این باغ ارم بودن برای اینها از این جهت است که از خودی که درآمدند آن وقت هر چه دارند از صاحبخانه سخن می‌گویند و هر چه هم بگویند حق است گاهی می‌گویند آسمانها زیر نظر ما است «ما بما کانوا

مايكونوا ما هو كاملا الى يوم القيامة» عالميم «و حق لا ريب فيه» گاهی می گویند «انا اضل الاضلين اقل الاقلين»

این هم «حق لا ريب فيه» غرض آن است که آن مقام ذات یعنی هویت مطلقه در دسترس احدی نیست.

والحمد لله رب العالمين